

موفق بوده است. چند فرهنگ‌گرایی تأثیر به‌سزایی بر فرهنگ بسیاری از کشورهای پیشرفته غرب داشته و اگرچه قرائت‌های گوناگونی از آن ارائه شده اما بیشتر این قرائت‌ها بر این پایه استوار بوده که تمام فرهنگ‌ها برطبق معیار خود و با ملاک خود اصیل و معتبر هستند و هیچ فرهنگی حق ندارد که باورها و ارزش‌های خود را بر دیگری تحمیل کند. بر این پایه است که برنامه‌سنتی جهان‌روایی غرب را نمی‌توان همچنان پی گرفت چرا که جهان‌روایی روشنگری در این حالت به صورت یک فرض متکبرانه در می‌آید و مسیحیت نیز دیگر چیزی جز دینی در میان دین‌های دیگر و با اعتباری یکسان نخواهد بود. هر چند بحث‌های زیادی در مورد تأثیر چند فرهنگ‌گرایی صورت پذیرفته اما بحث چندانی در مورد منشأ و خاستگاه آن انجام نیافته است. شکی نیست که از منظر برون‌رویکردی چند فرهنگ‌گرایی به شدت تحت تأثیر جنبش‌های ضداستعماری دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و رشد سازمان ملل متحد بوده است. لیکن از منظر درون‌رویکردی شالوده آن در نظریه‌ها و روش‌های آکادمیک پی‌زیری شده که شاید بتوان از این میان بیشترین و اصلی‌ترین سهم را برای انسان‌شناسی فرهنگی قائل شد. در درون این رشته نیز چهره شاخص از دهه ۱۹۶۰ به بعد کلیفورد گیرتس است. در معرفی جدیدترین کتاب گیرتس که مجموعه‌ای از مقالات وی را در بر می‌گیرد، به درستی ادعا شده است که «این کتاب تحلیلی از فضای فکری آمریکا است که توسط کسی ارائه شده که نقش زیادی در شکل دادن به این فضا ایفاء کرده است.» در طول سی سال گذشته گیرتس و همکاران و هواداران وی نه تنها در انسان‌شناسی بلکه در تاریخ، علوم اجتماعی و مطالعه ادبیات و ظهور آنچه مطالعات فرهنگی نامیده می‌شود، اقتدار

روشنایی در دسترس: تأملاتی انسان‌شناختی بر موضوع‌هایی فلسفی، گیرتس، کلیفورد، پرینستون، دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۶.

Available Light: Anthropological Reflections on Philosophical Topics,
Geertz, Clifford, Princeton, Princeton University Press, 2001.

مهرداد میردامادی*

جهان‌روایی از ابتدای اندیشه کلاسیک و آغاز مسیحیت وجه غالب فرهنگ غرب بوده است. این قاعده کلی در قالب پنداره وحدت و یگانگی نوع بشر، باور به اینکه تمام ابناء بشر خاستگاهی یکسان دارند و در پیشگاه خداوند یکسان هستند، بیان شده است. این پنداره مسیحی در طول عصر روشنگری غیردینی شد و مفاهیم مربوط به یکسانی ماهیت انسانی و حقوق جهانی بشر از دل آن بیرون آمد. در همین زمان روش علمی در غرب به وجود آمد تا این انگاره را در نزد کاربران خود به وجود آورد که کلید راهیابی به دانش و شناختی جهان شمول را دریافته‌اند. به بیان دیگر قاعده جهان‌روایی یکی از قدرتمندترین ابزارهای فرهنگ غرب بوده و مفهومی است که در کانون خودباوری و توسعه تمدن غرب بوده است.

با این همه جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های فکری در غرب واقع شده که پذیرای جهان‌روایی نبوده و نسبیت‌گرایی را ترویج می‌کرده است. جدیدترین دیدگاه نسبیت‌گرایی که در غرب ظهور پیدا کرده «چندفرهنگ‌گرایی» است که به عنوان یک مفهوم فکری و جنبشی سیاسی بسیار بیش از اسلاف خود

بالایی از خود نشان داده‌اند. گیرتس را دیر زمانی است که به عنوان پیش‌کسوت انسان‌شناسی فرهنگی می‌شناسند، وی که ابتدا به تحصیل فلسفه پرداخته بود پس از مدت کوتاهی به انسان‌شناسی روی آورد چرا که می‌خواست پیش از آنکه به لحاظ مفهومی به نقش عقاید در رفتار، معنی معانی، داوری قضاوت‌ها، بپردازد. این کار را به شکلی عملی و تجربی پی‌بگیرد. این امر در کارهای وی در مورد، ادیان جاوایی، حکومت‌های بالی در جنوب اندونزی، بازارهای مراکش، مدرنیسم، اسلام، خویشاوندی، حقوق، هنر، و قومیت بازتاب یافته و مجموعه‌ای از تأملات وی در این باره در این مجموعه مقالات آمده است.

علاوه بر کارهای میدانی گیرتس بسیاری از اطلاعات خود را از کتاب‌های تاریخی گردآورده است. در نظر گیرتس این نوع انسان‌شناسی تفسیری دو هدف را دنبال می‌کرد، اول آنکه «خواننده را آگاه سازد که جدای از شیوهٔ تفکر آنان شیوه‌های فکری دیگری نیز وجود دارد» و دیگر آنکه «ویژگی دقیق ذهنیت خواننده را مشخص سازد». بنا بر نظر گیرتس این رویکرد «فرایندهای خودشناسی، دریافت خویشستن، و خویشستن فهمی را با دیگرشناختن، دریافت دیگری، و دیگرفهمی پیوند می‌زند، به گونه‌ای که مشخص می‌سازد که ما که هستیم و در میان چه کسانی زندگی می‌کنیم». این فرایند دیگرشناسی به نظر گیرتس به فهم کلیت فرهنگ انسانی کمک کرد:

«هدف آن است که از واقعیات کوچک به نتایج بزرگ برسیم، تا بدین ترتیب با درگیر ساختن و به کار بستن تفاسیر کلان در مورد نقش فرهنگ در ساختن زندگی جمعی، در موارد عینی و مشخص، این تفسیرها را تقویت

کنیم».

گیرتس از میان مطالب مطرح شده در این کتاب به دنبال آن است که با رویکردی انسان‌شناختی به موضوعات فلسفی مانند «ذهن»، «شناخت»، «فردیت» و «تسبیب‌نگری» بپردازد. دلیل این امر از نظر وی آن است که «انسان‌شناسی و فلسفه علیرغم سوءظنی که به هم دارند به موضوع واحد کلیت زندگی انسان می‌پردازند».